فقر

از رنجي خسته‌ام که از آنِ من نيست

بر خاکي نشسته‌ام که از آنِ من نيست

با نامي زيسته‌ام که از آنِ من نيست

از دردي گريسته‌ام که از آنِ من نيست

از لذتي جان‌گرفته‌ام که از آنِ من نيست

به مرگي جان مي‌سپارم که از آنِ من نيست.

 ۱۳۳۸